

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اول آن روایتی که آقای وحیدنیا موردش را پیدا

کرده بودند [بیان می کنیم:]

روایت علی بن ابراهیم است عن ابی عن ابن ابی

نجران عن عاصم بن حمید عن منصور بن حازم قال

قلت لابی عبدالله السلام ما بالی اسئلك عن المسأله

فتجیبنی فیها بالجواب ثمّ یجئک غیری فتجیبه فیها

بجواب آخر. فقال انا نجیب الناس علی الزیاده و

النقصان قال قلت فاخبرنی ان اصحاب رسول الله

صدقوا علی محمد ان کذبوا قال بل صدقوا قال قلت

فما بالهم اختلفوا و قال ما تعلم ان رجل کان یأتی

رسول الله... فیجیب فیها بالجواب ثمّ یجیبه بعد

ذلك ما ینسخ بذلك الجواب فینسخه الاحادیث

بعضها بعضاً. این مربوط به آن روایتی بود که عرض

کردم که بما نحن فيه خیلی کاری ندارد و فقط منظور دال بر این بود که روایات مختلف هستند بر اساس زیاده و نقصان، امام علیه السلام با افراد صحبت می کنند.

یکی از روایاتی که در اینجا مورد استدلال قرار می گیرد و بواسطه این، ما دیگر بحث روایات را کنار می گذاریم، از فراد انشاءالله وارد بحث دیگری می شویم گرچه فقط از باب ارائه بعضی از ادله ما خواستیم بیان بکنیم نسبت به خصوص این مطلب که اگر ارائه مطلب و وصول به یک مطلبی از روی عناد و قصد و عمد نباشد، شارع عقابی را مترتب بر این مطلب نمی کند.

یک روایت ...

سؤال: حتی کفر را هم می گیرد

جواب: حتی کفر را هم می گیرد، هیچ فرقی نمی

کند

سؤال: یعنی اگر کسی کافر هم بمیرد بدون عناد،

مشکلی ندارد

جواب: نه خیر، مشکلی ندارد. و آیاتی که دارد

که إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ...

﴿النساء، ۴۸﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا

دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ... ﴿النساء، ۱۱۶﴾ اینها همه

برگشتش به عناد هست و همه اینها انصراف به عناد و غرض و این حرفها دارد. اما کافری که روی اصول خودش، روی اصول فطری خودش انفاق می کند، جود دارد، بخشش دارد، راست می گوید، صدق دارد، حسن امانت دارد، فلان دارد، اما حالا پیغمبر را نمی داند، این جزو مستضعفین است دیگر.

سؤال: اینکه در مورد حاتم طایی وارد شده که

وارد جهنم می شود اما معذب نمی شوند یعنی چه؟

جواب: خب این را ما الان نمی دانیم چه جوری

است. این مسأله را ما نمی دانیم که حاتم طائی آیا در

آن موقعیتی که داشته بر چه دینی بوده؟ ممکن است

فرض کنید که بر دین مسیح نبوده و عناداً بت پرستی

را اختیار کرده بوده، دلیل ندارد، ما فقط یک روایت

می دانیم، اما امام فرموده آیا این معاند بوده یا نبوده و

امثال ذلک؟ آیا می توانسته تحقیق بکند [و در عین

حال تحقیق] نکرده یا اینکه مطلب را یله و رها و با

مسامحه با این مسأله خلاصه تلاقی کرده؟ اینها

جهاتی است که هیچ در روایت مطرح نشده، بلکه فقط جود و اعطای او...

این روایت از صفحه ۷۸ است که داستان ابن ابی العوجاء را امام علیه السلام نقل می‌کند که حالا راجع به خصوص ابن ابی العوجاء با توجه به موقعیتی که دارد بعداً باز دوباره باید به آن مراجعه بکنیم که منظور امام علیه السلام در این داستان ابن ابی العوجاء این بود که ابن ابی العوجاء با وجود اینکه امام علیه السلام، او را محکوم و ملزم کرد ولی باز این عناداً، کلام حضرت را نپذیرفت و حضرت در اینجا به او لقب عَتَوَّ و ضلال می‌دهد. روایت ابن ابی العوجاء روایت مفصّلی است و در دو روایت این مطلب بیان شده و ابن ابی العوجاء از زنادقه بوده.

در یک روایت که همین روایت هست، حضرت با ابن ابی العوجاء محاجه می‌کند و روز اول می‌رود، روز دوم می‌آید و بعد روز سوم می‌آید و همین طور مختفی می‌شود. فلما كان من العام القابل التقى معه في الحرم، سال بعد، بعد از این که حضرت با او بحث و محاجه کردند و او را ملزم کردند، این با امام علیه السلام در حرم التقاء می‌کند، فقال العالم عليه

السلام ، بعضی از اصحاب امام صادق، به امام صادق
عرض می کند که انّ ابن ابی العوجاء قد اسلم، اسلام
آورده است، فقال العالم علیه السلام، حضرت
می فرماید هو اعماء من ذلك، لا یسلم، اسلام
نمی آورد، فلما بصر بالعالم وقتی که به حضرت نگاه
کرد، قال سیدی و مولای به حضرت گفت سیدی و
مولای، فقال له العالم ما جاء بك الى هذا الموضع؟
برای چه اینجا آمدی تو که دین نداری؟ تو که دین
نداری برای چه مکه آمدی؟ فقال عادة الجسد. یک
عادتی بوده خلاصه ما می آمدیم، حالا آمدیم اینجا
و سنّة البلد و به خاطر اینکه شهر را ببینیم و مسائلش
را ببینیم و النّظر من الناس فيه من الجنون و الحلق و
رمی الحجاره ببینیم که مردم این کار جنونی که
می کنند، سرشان را می تراشند و سنگ می اندازند،
این کارهای جنون آمیز و اینها را تماشا کنیم،
خواست مسخره بکند حضرت را، فقال له العالم انت
بعد علی عتوّ و ضلالک، تو هنوز روی عتوّ و ضلال
خودت هستی، یا عبدک فذهب یتکلم و قال له علیه
السلام، آمد صحبت کند، حضرت فرمودند دیگر
الآن جا، جای صحبت نیست. اینکه می گوید فلیتکلم
لا جدال فی الحج منظور حضرت این است که الآن

کفر دیگر بر تو تمام است، الآن دیگر تو ختم به کفر در اینجا کردی، دیگر اینجا جا، جای تکلم نیست، بعد از این همه صحبت، باز می خواهی صحبت بکنی که آخر یعنی چه؟ لا جدال فی الحج و نَفْضِ رَدَائِهِ مِنْ يَدِهِ عِبَائِهِ رَا كَرَفْتَهُ بُوْد و حضرت عبایش را کشید و قال ان یکن الامر کما تقول حضرت حرف آخر را به او زد، مطلب آخر، ان یکن الامر کما تقول و لیس کما تقول نجونا و نجوت و ان یکن الامر کما تقول و هو کما تقول نجونا و هلک. دیگر حرف آخر را حضرت به او زدند فاقبل عبد الکریم علی من معه اسم ابن ابی العوجاء عبد الکریم بود دیگر، فقال وجدت فی قلبی حزازة مثل اینکه یکدفعه قلبش درد گرفت، همان جا حضرت دخلش را آورد! وجدت فی قلبی حزازة فردّونی فردوه فمات برگردانند از مکه و در بین راه فوت کرد.

در اینجا این روایت برای ما بیان می کند که ضلال و عُتُوّ در آنجائی است که کلام حق را شنیده و محکوم شده و نتوانسته جواب بدهد و بعد باز به دنبال مطلب خودش رفته و خلاصه سر پیچی کرده. البته خب از نقطه نظر تبعات چرا حضرت نگفتند حالا این را بکشید و چکار بکنید، [علت این که چرا

حضرت] این حرف را نزدند، اینها خب مسائلی است که بعد باید ذکر بشود، در آن اموری که مترتب بر ارتداد است. این یک روایت.

روایت دیگر، روایت سفیان ثوری است که این روایت هم در اصول کافی، جلد اول است، منتهی شما [بررسی کنید ببینید صفحه چند است؟] من دیگر [جدیداً] نگاه نکردم [اصول کافی را] بلکه از محفوظاتم استفاده کردم، ولی مسلم می دانم که در جلد اول هست. سفیان ثوری از افرادی بود که در مقابل امام علیه السلام ایستاد و مردم را به دور خودش مجتمع کرد و با امام مباحثاتی کرد و در هر مورد، امام علیه السلام او را محکومش کرد تا اینکه در حج آمد و با امام باقر یا امام صادق علیهما السلام ملاقات کرد، شبهه از من است، در مسجد الحرام ملاقات کرد و حضرت سوار بر حمار و مرکب شده بودند و می خواستند از مسجد بیایند بیرون و بیایند به طرف منزلشان، در آنجا آمد و به حضرت عرض کرد یا ابن رسول الله آن خطبة پیغمبر را در حجة الوداع برای من بیان کنید، حضرت فرمودند الان من

کار دارم و می‌خواهم بروم، بعد برای تو می‌گویم،
گفت نه، تو را به حق جدّت، تو را به حق قرابت بر
جدّت، پدر سوخته‌ها چه آدمهایی هم بودند، واقعاً
آدم می‌بیند...! کلام را از امام علیه السلام می‌گرفتند
و به اسم خودش می‌رفتند برای خودشان دکان و
دستگاه درست می‌کردند، حجره راه می‌انداختند و
دعوی داشتند! حضرت فرمود که پیغمبر در حجة
الوداع در منی، خطبه‌ای که خواندند این است که:

نظر الله عبداً سمع مقاتلی فوعاها... بعد

می‌رسند به اینجا که می‌فرمایند رب حاملِ فقه الی
من هو افقه منه لا یقلُّ امرؤ مسلم بهذه الثلاث - البته
من نقل به معنا می‌کنم - اخلاص العمل لله، النصیحة
لائمة المسلمین و لزوم لجماعاتهم، پیغمبر در خطبه
منی در حجة الوداع این سه مطلب را فرمودند.

سفیان به امام باقر یا امام صادق عرض می‌کند که
دستور بدهید که اطرافیان‌تان قلم و دواتی بیاورند که
من بنویسم! حضرت می‌گویند بیاورید به او بدهید.
سفیان این خطبه پیغمبر را از زبان امام باقر یا امام
صادق علیهما السلام می‌شنود و می‌نویسد. بعد خدا
حافظی می‌کند و می‌رود. وقتی که می‌آید

مصاحب، [شخصی که همراه] سفیان [بوده] رو می کند به او و می گوید دو مطلب در اینجا به نظر من رسیده:

یکی اینکه و النصيحة لائمة المسلمين، منظور پیغمبر کیست؟ آیا منظور پیغمبر معاویه و یزید است؟ آخر خود سفیان ثوری هم معاویه و یزید و اینها را قبول نداشته، آیا منظور معاویه و یزید یا عبدالملک مروان و هشام بن حکم است؟ اینها که نیستند، پس منظور از این ائمه مسلمین کیست؟ این یک مسأله.

مسأله دوم اینکه واللزوم لجماعاتهم، کدام یک از جماعات مورد نظر پیغمبر بوده؟ آن جماعت مرجئه که اصلاً فرض کنید که قائل به عدم صلاة و فلان و این حرفها هستند یا آن طائفه زیدیه؟ چون بسیاری از زیدیه و این افراد منحرف، دور سفیان ثوری جمع شده بودند، یا قدریه که قائل هستند به اینکه خدا، بلا اراده است در خلقش در عالم؟ یا اینکه...؟ شروع می کند این طوائفی که در آن زمان، در زمان امام باقر یا امام صادق علیهما السلام وجود داشتند و از نقطه نظر اینها، واضح البطلان بوده اند، برای سفیان ثوری می آید بیان می کند، منظور از و

اللزوم لجماعاتهم اینهاهاست؟ سفیان ثوری
می گوید اینها نباید باشند. می گوید پس بنابراین
کیست؟ می گوید منظور باید خود جعفر بن محمد یا
محمد بن علی باشد که حضرت این چیزها را دارد
بیان می کند، خودش و این طائفه، حق است. سفیان
ثوری وقتی که مجاب می شود از این [استدلال] و
نمی تواند [آن را انکار کند،] آن کاغذی را که نوشته
بوده پاره می کند و می ریزد دور و می گوید لا تکلم
به احداً! این مسأله را به کسی نگو!

در اینجا ما متوجه می شویم که این الآن دیگر در
اینجا در مقام عناد است، حالا که این در مقام عناد
شد، امام صادق علیه السلام، این دیگر مال امام
صادق است، عبور می کنند از او در مسجد الحرام و
می بینند که با ابی حنیفه نشسته، ابی حنیفه آن طرف
و سفیان ثوری هم این طرف، اینها نشستند و اطراف
اینها جماعتی جمع شده اند، حضرت به آن
اصحابشان می فرمایند هولاء الصادون عن سبیل الله!
اینها هستند که مردم را از راه خدا سدّ می کنند! هم
ابی حنیفه هم سفیان! یعنی هر دوی اینها. خب
می توانیم بگوئیم اینها از روی عتوّ و عناد آمده اند
این کار را کرده اند. حضرت مطلب را برایش بیان

می کند و بعد قبول نمی کند و می آید موجب انحراف مردم می شود از راه خدا و از [مسیر حق].

حالا اگر ما باشیم و سفیان ثوری که ببینیم که بیاید و انکار این مسائل بدیهی و انکار این قضایا را بکند از روی عناد و از روی [غرض]، خب ما درباره آنها چه حکم می کنیم؟ خلاصه مسأله ای که در اینجا مطرح است این قضیه عناد است، لذا حضرت به او عنوان صاد عن سبیل الله می دهند.

از مجموع روایاتی که تا به حال در باب القاء شبهه و یا قبول شبهه، از روی عناد یا غیر عناد مطرح شد، ما استفاده کردیم که بیان شارع منقولاً، این بیان شارع بر عدم عقاب و بر عدم مواجهه تبعات انحراف عقیده است در مواردی که آن شبهه از روی عناد نباشد و شک نسبت به ضروری از ضروریات دین و مبنایی از مبانی دین، از روی عناد تحقق پیدا نکند. ما این مطلب را استفاده کردیم.

حالا فردا بحث عوض می شود و در یک مسأله دیگر، ما بحث ارتداد را در پی می گیریم و [بعد از بیان] مطالبی که بعداً می آید، انشاءالله شروع می کنیم اینهایی که را بحث کردیم، جمع کردن.

دیگر امروز ...

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ